

ولایت فقیه : جلوه ای از حضور در عصر غیبت

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرّسی طباطبایی یزدی، سید محمدرضا، ۱۳۳۴.

عنوان و نام پدیدآور: ولایت فقیه : جلوه ای از حضور در عصر غیبت / سید محمدرضا
مدرّسی طباطبایی یزدی

ویرایش و نشر: گروه معارف موسسه ی پرتو ثقلین

ناشر: قم: انتشارات کریمه اهل بیت علیها السلام. ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۶۲ ص.

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس.

موضوع : ولایت فقیه

رده بندی کنگره : ۸۰۴/۸ BP223/8 و ۱۳۰۰ ای

رده بندی دیویی : ۴۵/۲۹۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين

ولعنه الله علی أعدائهم أجمعين

بحثی را که قرار است در این جمع عظیم و در میان دوستان بسیار خوب و با ایمان مطرح کنم، بحث ولایت فقیه و توابع آن می باشد. البته سخن گفتن از ولایت فقیه در ابعاد مختلف و شاخه ها و آثار و اثرات آن، مجلس ها و ساعت ها بحث لازم دارد. ولی به مقداری که شرایط و وقت به ما اجازه می دهد اساس مطالب بحث ولایت فقیه را عرض خواهم کرد. (۱)

زندگانی گروهی و همکاری جمعی، نیاز غیر قابل تردید انسان ها

یکی از مسلمات نزد دانشمندان بلکه عقلای عالم این است که انسان ها هرگز نمی توانند به شکل انفرادی به زندگی عادی خود ادامه دهند. حتی آنهایی که به عنوان تارک دنیا

در گوشه ی دیری یا غار کوهی به سر می برند چنین نیست که بی نیاز از جامعه باشند، بلکه به نوعی از جامعه استفاده می کنند.

ص: ۷

۱- این سخنرانی در تاریخ بیستم خردادماه ۱۳۹۰ ه.ش در جمع بسیجیان استان یزد ارائه شده است

نهایت آن است که فرد خودش در انزوای زندگی را سپری می کند. اما همان شخص برای تأمین خوراک و پوشاک و دارو و برخی نیازهای دیگرش نیازمند به جمع می باشد. وانگهی او یک فرد است و نمی توان او را ملاک و معیار قرار داد در حالی که نوع انسان ها چاره ای از زندگی اجتماعی ندارند. نکته ی اصلی مطلب هم در این است که بشر برای ادامه ی حیات و بالندگی مطلوب خود نیازمند اموری است که هیچ کس به تنهایی توان برآوردن همه ی آنها را در مقیاس قابل قبول ندارد و در عین حال افراد ظرفیت های متفاوتی را در تأمین این گونه نیازها دارند؛ در نتیجه ناگزیر از زندگی جمعی و همکاری با یکدیگر می باشند. قرآن کریم می فرماید:

{وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا} (۱) «و برخی از آنها را بر برخی به رتبه هایی (از کمالات مادی و معنوی) برتری داده ایم تا بعضی از آنان بعض دیگر را به خدمت گیرند (تا نظام اتم و اصلح اداره ی مجتمع بشری فراهم آید)».

خداوند متعال انسان ها را متفاوت آفریده تا محتاج یکدیگر باشند، همدیگر را یاری کنند تا زمینه برای رسیدن به هدف نهایی آفرینش فراهم گردد. و در روایت آمده است:

«ما مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى النَّاسِ» (۲)؛ «هیچ کس نیست مگر آنکه به مردم نیازمند است.»

ص: ۸

۱- سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳

قانون و مجری، نیاز گریز ناپذیر مناسبات انسانی

همان طور که روشن است زندگانی گروهی و همکاری افراد، مناسبات و روابطی را بر زندگی انسان ها تحمیل می کند که بدون آنها زندگانی جمعی معنا پیدا نمی کند. این مناسبات و ارتباطات بین افراد نمی توان بدون هیچ ضابطه ای باشد؛ زیرا بدون ضابطه، همکاری محقق نمی شود. باید نقش هر عنصر در یک نظام جعی و حدود مسئولیت ها و وظایف و اختیارات آن به نوعی روشن باشد. روابط بین فرد و همسر، فرد و فرزند، فرد و همسایه، فرد و همکار، فرد و طبیعت و ... همه نیازمند ضابطه است. مثلاً چگونه ما انسان ها باید از طبیعت استفاده کنیم؟ سهم و بهره ی هر کس از طبیعت چقدر باید باشد؟ در مبادلات و معاملات با یکدیگر چه قوانینی باید حاکم باشد و بر اساس چه ضوابطی باید رفتار کنیم؟ و همین طور در ابعاد مختلفی که لامحاله بر اساس نیاز و به قهر طبیعت، ما محوم به زندگانی جمعی هستیم.

هم چنین شبهه ای نیست در اینکه انسان ها در روابط با یکدیگر و مناسبات اجتماعی علاوه بر آنکه محتاج به قانون و ضابطه هستند، محتاج به نیرویی می باشند که ضامن اجرای این ضابطه باشد. چه بسا قانون خوب و ضابطه ی درست وجود داشته باشد؛ اما

بعضی از مردم بلکه کثیری از ایشان آن را رعایت نکنند. افراد زیادی به حقّ خودشان راضی نیستند، روحیه‌ی تجاوز و استفاده از منافع و حقوق دیگران در آنها

ص: ۹

وجود دارد. قرآن کریم از قول حضرت داود نبیّ علی نبینا و آله و علیه السلامی فرماید:

{وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ} (۱)

این نکته‌ی بسیرا مهمی است:

{وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ} «عده‌ی زیادی از کسانی که با یکدیگر آمیخته اند و با هم هستند».

{الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ} «به تحقیق بعضی از آنها به دیگری تجاوز می‌کنند».

{إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ} «مگر کسانی که هم اهل ایمانند و هم اهل عمل صالح».

{وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ} «و اینها اندکند».

انسان، ستم پیشه است {إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ} (۲) و چه بسا وقتی شرایط برای او فراهم شود در صورتی که پاک و مهذب نبوده و خود را تربیت نکرده باشد، به حقی که برای او قرار داده شده در بسیاری از موارد قانع نیست. چنین شخصی روحیه‌ی تجاوز و ظلم در او وجود دارد. در یکی از اشعار عربی که خیلی معروف شده، شاعر چنین می‌گوید:

وَالظُّلْمُ مِنْ شَيْمِ النَّفُوسِ فَإِنْ تَجَدَّ *** ذَا عَفْهِ فَلَعَلَّهُ لَا يَظْلَمُ

«ظلم در (خیلی) از نفوس وجود دارد. اگر می بینی

ص: ۱۰

۱- سوره ی ص، آیه ی ۲۴

۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴

بعضی ظلم نمی کنند به دلیل خاصی است».

واقعاً در غیر مؤمنین دارای عمل صالح این شعر صادق است. و در مثل هم که منشأ روایی دارد آمده است:

«مَنْ عَزَّ بَزًّا؟ (۱) کسی که به قدرتی برسد، دست اندازی می کند».

البته اینها همه استثنا دارد. کسانی که در مسائل روان شناختی اجتماعی کار کرده اند به خوبی این معنا را می یابند. بنابراین انسان ناگزیر از زندگی اجتماعی و نیازمند به قانون است. در تنظیم روابط اجتماعی، جامعه های انسانی به نیرو و قوه ی اجرایی نیازمندند تا جریان صحیح قانون را تضمین کنند. امکان ندارد که جامعه بدون قانون و بدون مجری قانون باشد. آنهایی که گمان باطل دارند و در حقیقت می خواهند دیگران را فریب دهند و نظرشان این است که نیازی به قوه ی مجریه نداریم، دروغ می گویند. عقل و نقل، نظر ایشان را رد می نماید. حتی خوارج که با تفکر منحنی عدم نیاز به امیر و حاکم ظهور کردند، وقتی در مقام عمل به مشکل برخورد نمودند دست از سخن خود کشیده و فردی (عبدالله بن وهب راسبی) را به عنوان امیر پذیرفتند.

ص: ۱۱

۱- «وَنَحْنُ نَرَى النَّاسَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مَنْ عَزَّزَ بَزًّا فَالْقَوَى يُظْلَمُ وَيَغْضَبُ وَالضَّعِيفُ يُظْلَمُ...». بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۴۱. (توحید المفضل)

ضرورت نیروی اجرایی، اصل قطعی اسلام

روایاتی داریم که معصوم علیه السلام می فرماید:

«وَأِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ (۱) برای مردم

ص: ۱۲

۱- «وَأِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ؛» (برای مردم حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه ی حکومت او به راه حَقِّش ادامه دهد، و کافر بهره مند از زندگی گردد. و خداوند هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آرد. و نیز به وسیله ی آن حاکم عوائد جمع گردد. و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه ها به سبب او امن گردد. و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود. تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شرّ بدکار در امان گردند». نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۴۰، ص ۸۲. هم چنین از حضرت علی علیه السلام وارد شده است: «فَإِنَّ النَّاسَ لَا يُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ». بحار الأنوار ج ۳۴، ص ۱۹. و نیز از حضرت آمده است: «وَأَنَّهَا لَا تَقُومُ مَمْلَكَةٌ إِلَّا بِتَدْبِيرٍ وَلَا بُدَّ مِنْ أَمْرِهِ؛ هیچ کشوری به پا نخواهد بود مگر به تدبیر، و چاره ای

از فرمان روایی نیست.» بحارالانوار عن وقعه صفین، ج ۳۲، ص ۳۵۹. و: «لَا بُدَّ مِنْ أَمَارِهِ وَرِزْقٍ لِلْأَمِيرِ؛ چاره ای از فرمان روایی و روزی برای امیر نمی باشد.» دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸. و: «وَلَا بُدَّ مِنَ الْإِمْرَةِ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً؛ و چاره ای از فرمان روایی نیست، خوب باشد یا بد.» مستدرک الوسائل عن الجعفریات، ج ۱۳، ص ۱۱۰. و از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا أَمَامٌ عَادِلٌ وَأَمَامٌ فَاجِرٌ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: {وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا} وَقَالَ: {وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ} به صلاح نمی آورد مردم را مگر پیشوای عادل و پیشوای فاجر، خداوند متعال می فرماید: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند.» و می فرماید: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۵۷. و در بیان امام صادق علیه السلام درباره ی حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود: ... وَلَا بُدَّ إِمْرَةٍ فِي الْأَرْضِ بَرَّةً أَوْ فَاجِرَةً؛ و چاره ای از فرمانروایی در زمین نیست، نیک یا بد. (برای توضیح بیشتر و آگاهی بر تعدادی از منابع عامه که مثل این احادیث را نقل کرده اند رجوع کنید به کتاب تشیع در تسنن از مؤلف چاپ سوم ص ۳۳ و صص ۳۸ ۴۲). لزوم نیروی سامان بخش و تنظیم کننده ی اجتماع، حقیقتی است که حتی مردم جاهلیت قبل از اسلام نیز به ارتکاز خود آن را دریافته بودند. در یکی از اشعار جاهلی معروف آمده است: لَا يُصْلِحُ النَّاسَ فَوْضَى لَا سُرَاهُ لَهُمْ *** وَلَا سُرَاهُ إِذَا جُهَّالُهُمْ سَادُوا أُمُورَ مَرْدَمٍ بِأَشْفَتِكِي وَ بَدُونِ مِهْتَرٍ، به صلاح نمی آید، و مهتری هم ندارند اگر نادانان سرور شوند. البته برخی این شعر را به ابوالأسود دؤلی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند. تذکر: عمدتاً در منابع مورد ارجاع از نرم افزارهای نور استفاده شده است؛ و نیز در ترجمه های آیات قرآن کریم و روایات از ترجمه های موجود در این نرم افزار بهره برده شده است

حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار».

بدون حکومت و فرماندهی، جامعه نمی تواند به حیات خویش ادامه دهد. اگر هرج و مرج باشد و هیچ قدرت بدارنده ای نباشد، همه ظالمند، اما وقتی جامعه حاکمی داشته باشد هر چند که ظالم باشد، در این حال تنها او و همراهانش ظالم هستند، اما فی الجمله نظمی وجود دارد و لذا در روایت می فرماید:

«وَالظُّلْمُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ؛ (۱) حاکمِ ظالمِ متجاوز، از فتنه ای که تداوم داشته باشد بهتر است».

چون با فتنه هیچ کس در هیچ جا امنیت نخواهد داشت نه در جانش، نه مالش و نه عرضش و نبود حاکم، مساوی

ص: ۱۳

۱- غرر الحکم، ص ۴۶۴

فتنه است. البته واضح است که اسلام حق و عدالت فراگیر را می خواهد:

{لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ} (۱) «تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند».

و جلوگیری از ظلم و ایستادگی در مقابل ظالم را می طلبد:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ} (۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید».

{قُلْ أَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ} (۳) «بگو: پروردگارم به عدل و داد امر نمود».

به طور کلی از دیدگاه اسلام حکم و قانون (چه در عالم تکوین و چه در عالم تشریح) فقط از جانب خداست. خداوند متعال در سوره ی یوسف آیه ی ۶۷ می فرماید:

{إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ} «حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده ام».

که در این آیه منحصر بودن حکم تکوینی به ذات حضرت حق آشکار است؛ چون سخن حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام در مقابل توکل بر خداوند متعال در حفظ فرزندانش از

ص: ۱۴

۱- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و وسیله ی سنجش (معانی و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند». سوره ی حدید، آیه ی ۲۵.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۵

۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۲۹

حوادث است. و در آیه ی ۴۰ همان سوره می فرماید:

{إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ} «حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

که انحصار حیثیت تشریح به ذات اقدس حق در آن روشن است؛ چون بیان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام برای هم زندانیان است مبنی بر فرمان خداوند متعال بر لزوم اخلاص در عبادت. در نتیجه هر قانون و فرمان دیگری در طول قانون و فرمان الهی است و با اذن تکوینی یا تشریحی خداوند متعال باید باشد.

از آنجا که قانون گذاری حق خداست، بالطبع مجری قانون هم باید از سوی خدای متعال معرفی شود؛ چون تعیین مجری و حدود و اختیارات او هم خود یک قانون است؛ و در غیر این صورت دین ناقص خواهد بود، در حالی که می دانیم دین کامل است، چنان که قرآن کریم می فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} (۱) «امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

اینکه در بالای برخی روزنامه ها به عنوان شعار نوشته اند: «حاکمیت از آن مردم است»، ظاهر این کلام، خلاف قرآن است، چه مراد از حاکمیت، قانون حاکمیت باشد و چه مراد از حاکمیت، قدرت اجرایی به معنای اصلی کلمه باشد. بلکه اگر مراد چیزی باشد که اگر فرصت شد توضیح خواهم داد و خلاف

ص: ۱۵

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳

ظاهر مفهوم از عبارت است مانعی ندارد، گرچه از همین آیه ی {إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ} هم خواسته اند سوء استفاده کنند که توضیحش را برای فرصت های دیگر می گذارم.

به هر حال قانون از جانب خداوند متعال به واسطه ی پیامبران[^] و پیامبر خاتم| نازل شده است. ولی طبق توضیحات گشته قانون ضامن اجرا می خواهد. باید نیرویی هم باشد که آن را اجرا کرده و اگر کسی تخلف کرد با او برخورد نماید. وانگهی بعضی از قوانین اساساً متصدی خاصی از عموم مردم ندارد.

{الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ} (۱) «به هر یک از زن زناکار و مرد زناکار (در جایی که همسر نداشته و محرم یکدیگر نباشند و زنا ی به عُنْف و کافر با زن مسلمان نباشد) صد تازیانه بزنید».

کسی که به حقوق خانوادگی تجاوز کرده و عمل شنیع زنا را مرتکب می شود، اگر غیر مُحَصِّن باشد باید صد ضربه تازیانه به او بزنند. چه کسی باید بزند؟ اجراکننده کیست؟ {وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا} (۲) «مرد دزد و زن دزد، دستشان را ببرید».

پس به حکم قرآن کریم در شرایط خاصی باید دست دزد (چهار انگشت غیر ابهام دست راست) را قطع کرد. اما چه

ص: ۱۶

۱- سوره ی نور، آیه ی ۲

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۳۸

کسی باید شرایط را تشخیص دهد و بعد دست دزد را قطع کند؟ متصدی این امر چه کسی است؟

هم چنین خداوند متعال می فرماید:

{وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ} (۱) «برای مقابله با دشمن آنچه در توان دارید آماده کنید».

و نیز می فرماید:

{فَقَاتِلُوا آلَ ثِيَّابٍ مَا كَفَرُوا وَتَدْرِكُوا آلَ لُحْيَانَ مِمَّا حَفِظْنَاهُمْ مِنْ ظُلْمِ اللَّهِ فَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ} (۲) «با یاغی و متجاوز بجنگید تا به امر خداوند بازگشت کند».

حال آیا فرماندهی دفاع در مقابل متجاوزین به حریم مسلمین بر عهده ی کیست؟ مگر دفاع، اعداد و فراهم سازی نیرو و بسیج امکانات برای ترساندن دشمن و کسب و حفظ آمادگی و جمع آوری و تحلیل اخبار و گزارش ها و اشراف اطلاعاتی بر دشمن، بدون نظام و فرماندگی ممکن است؟! یا مگر می شود از دفاع چشم پوشید و مسلمانان و سرزمین های اسلامی را بی دفاع گذاشت؟! آیا کسی می تواند در وجوب دفاع به ویژه در شرایطی که خطر تسلط کفار یا دست نشانده های آنان بر حوزه ی اسلام هست، اندک تردیدی به خود راه دهد؟

ص: ۱۷

۱- {وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ} «و در برابر آنها آنچه توانستید از نیرو(ی انسانی، سلاح های روز و هزینه ی نبرد) و اسبان بسته و آماده شده (وسایل نقلیه ی مناسب) آماده سازید که بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خود و دشمنان دیگری را غیر آنها که شما آنها را نمی شناسید، خداوند آنها را می شناسد، بترسانید». سوره ی انفال، آیه ی ۶۰

۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۹

آیا بیرون راندن کفارِ اشغال گر، همیشه بدون ایجاد جبهه ی منسجم و یک پارچه امکان پذیر می باشد؟ آیا امثال این آیات قرآن کریم به خصوص در زمان حاضر و در دنیای پیچیده ی امروز با دشمنانی که بنیان های اسلامی را هدف قرار داده اند بدون نظام حکومتی و مدیریت فراگیر امکان دارد؟

آیا مبارزه با گروه «یاغی» که قرآن کریم مسلمانان را بدان امر فرموده، همیشه بدون سازماندهی و مدیریت ممکن است؟ آیا اجرای حکم خداوند متعال در مورد مُحارب، بدون سازماندهی و فرماندهی در بسیاری از موارد عملی است؟ یا آنکه لزومی ندارد با افراد مُحارب، اشرارِ مسلح و مخلّ امنیّت برخورد شود؟! آیا تعیین راهبردهای کلان اقتصاد و تجارب بین الملل و مسأله ی صادرات و واردات و برنامه ریزی و کنترل آن بدون حکومت چگونه میسر می شود؟ در حالی که می دانیم حدّاقلّ در برخی شرایط، رهایی صادرات و واردات چه بسا به زمین گیر شدن بخش اقتصاد و سپس سایر بخش ها منجر شده و سبب سلطه ی همه جانبه ی دشمنان اسلام می گردد. بلکه چه بسا رها بودن برخی امور منجر به هرج و مرج و اختلال در نظام معیشت و زندگی روزمره ی مردم و ضرر و زیان به جان، مال و عرض مسلمانان می شود که خلاف غرض قطعی شارع است.

هم چنین است سیاست های عمران، شهرسازی، مهندسی و کیفیت آبادانی شهرها و راه ها و سدّها و ده ها مسأله ی دیگر، نظیر رشد و توسعه ی علمی و تولید دانش و فن آوری که نیاز

ص: ۱۸

قطعی برای باقی ماندن جامعه ی اسلامی در دنیای امروز است، بدون حکومت و برنامه ریزی های فراگیر و ایجاد هماهنگی بین بخش های مختلف ممکن است؟ آیا عبور و مرور و سائط نقلیه بدون مقررات حکومتی و نیروی اجرایی در دنیای امروز قابل تحقّق است؟ و آیا کسی می تواند مدعی شود می توان عبور و مرور و سائط نقلیه را بدون وضع مقررات خاصّ و اجرای آن رها کرد؟! و نه قوانین راهنمایی و رانندگی می خواهیم و متصدی اجرا؟! این واقعیّت و مشکلات آن در دالان های هوایی و مسیرهای دریایی نیز وجود دارد و ...

در زمان های گذشته در جوامعی که فارغ از دین بودند معمولاً افرادی با زور شمشیر و قدرت مسلط می شدند و تصدی این کارها را به دست می گرفتند. در نتیجه به همان اندازه ای که دل خواهشان بود ضوابط را وضع و اجرا می کردند. گاهی هم مردم وقتی به ستوه می آمدند و کسی نبود که متصدی این امور گردد، جمع می شدند و زمام امر را به دست یک نفر یا یک گروه می سپردند. گاهی این سپردن زمام امور به دیگری، مطلق بود. و گاهی هم این واگذاری در محدوده ای و یا با شرایطی صورت می گرفت.

وابستگی تشریح و اجرای قانون به اراده ی حقّ متعال

همان طور که اشاره شد از دیدگاه ادیان الهی و کتاب های آسمانی باید هم قانون از جانب خداوند متعال باشد و یا مورد امضای پروردگار عالم قرار گرفته باشد چنان که توضیح آن گذشت و هم اجرا کننده ی آن از جانب او برگزیده شده

ص: ۱۹

باشد، و یا مورد امضا و تأیید قرار گیرد. در امت های گذشته گاهی پیامبران هر دو سمت پیامبری و سلطنت اجرایی را داشته اند. هم چون حضرت داوود و حضرت سلیمان، و

گاهی این دو سَمَت مُنْفَك بود چنان که از آیه ی شریفه ی {إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ أُبْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ} (۱) «به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما فرمانروایی برانگیز تا در راه خدا پیکار کنیم» استفاده می شود.

پیامبر عظیم الشان اسلام، هم پیام آور بود و هم حاکم؛ یعنی رئیس قوه ی مجریه:

{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ} (۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید) خدا را اطاعت کنید و از فرستاده ی او اطاعت نمایید».

اطاعت پیامبر| در این آیه برای چیست؟ اگر پیامبر| فقط از جانب خداوند متعال بیان قانون می فرمود دیگر اطاعت از پیامبر| به عنوان پیامبر، وجوبی نداشت. دیگر اطاعت از ایشان علاوه بر اطاعت از قوانین معنا نداشت. اما قرآن کریم علاوه بر اطاعت خداوند متعال می فرماید: پیامبر را اطاعت کنید. حتی علاوه بر اطاعت از پیامبر| می فرماید: از اُولی الامر هم اطاعت کنید:

{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (۳)

ص: ۲۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۶

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹

۳- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده ی او و صاحبان امرتان اطاعت نمایید».

خداوند متعال و پیامبر| و کسانی که صاحبان امرند و شأنیّت فرمان دارند، فرمانده می باشند. پس قرآن کریم می فرماید پیامبر علاوه بر اینکه رساننده ی احکام است، فرمانده ی مطلق شما نیز می باشد. باید در چه اموری از پیامبر| اطاعت کنیم؟ هیچ استثنایی ندارد. هرچه امر فرمود، باید اطاعت شود. در جای دیر می فرماید: وقتی که پیامبر امری کرد و حکمی نمود، هیچ مسلمانی حقّ تخلف ندارد و دیگر انتخاب معنی ندارد:

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ} «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبری امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد».

هرگاه خداوند متعال و پیامبر| امری فرمودند هیچ کس، دیگر اختیاری ندارد که من در مقابل این نظر، نظر دیگری دارم، می خواهم نظرم را اعمال کنم. {وَمَا كَانَ... أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ} «انتخاب دیگری برای آنها نیست». بعد از پیامبر| طبق فرمان الهی و وصیت ایشان اولی الامر، ائمه ی معصومین[^] می باشند. وقتی که در روز غدیر، پیامبر| دست امیرالمؤمنین علیه السلام را بالا برد، فرمود:

ص: ۲۱

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ كَسَى كَسَى مَنْ مَوْلَايَ أَوْ هَسْتُمْ فَرْمَانْدَه يَ أَوْ هَسْتُمْ؛ هَرْچَه بَگَويَم بَايَد اَطَاعَت كَنَد عَلِي هَم مَوْلَا وَ فَرْمَانْدَه ي اَوْسْت».

در همین دعای شریف ندبه که مشغول قرائت آن بودید آمده است:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ كَسَى كَسَى مَنْ مَوْلَايَ أَوْ هَسْتُمْ، فَرْمَانْدَه وَ أَوْلَى بَه اَمْر اَوْ اميرالمؤمنين است».

و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام اولاد معصومینش امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام سجّاد علیه السلام و همین طور تا آقای ما امام زمان صلوات الله وسلامه علیه وعجل الله فرجه. اگر شرایط به گونه ی دیگر بود و دشمنان و نیروهای اهریمنی مانع از بسطِ یدِ ائمه[^] نشده بودند و امت از امام منتفع می گردید، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را در دست داشت، و اگر اولاد معصومینش[^] حکومت را در دست داشتند، جهانِ خاکی، بهشت برین شده بود و سیر حیات بشر چیز دیگری بود. اما قضا و قدر الهی چنین اقتضا کرد که به روال عادی و به روش غیر اجبار، مردم زندگی شان را سپری کنند و آزمایش شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه نشین کردند. در آن چند سالی هم که حضرت حاکم بودند انواع مرارت ها را برای ایشان به وجود آوردند. امام حسن علیه السلام شش ماه با آن همه رنج و تعب حکومت می کند. امام حسین علیه السلام را با آن مظلومیت به شهادت

ص: ۲۲

می رسانند. و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باید در پس پرده ی غیبت قرار بگیرد تا مردم قابلیت و آمادگی ظهور حضرت را پیدا کنند و وقتی که مشیت الهی بر آن قرار گرفت، ظهور نمایند.

وضعیت جامعه در زمان غیبت معصوم × چگونه خواهد بود؟

اما در این فاصله ای که به حسب ظاهر به امام معصوم علیه السلام دسترسی نداریم شرایط جامعه چه خواهد بود؟ آیا جامعه باید دچار هرج و مرج باشد و یا اسلام حکومت ستمگران را تجویز کرده است؟! کاربرد آن روایاتی که می فرماید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» مردم باید حتماً سازمان اجرایی، نیروی اجرایی و تنظیم کننده ی روابط داشته باشند کجاست؟ در این حال غیبت در مقام عمل، رهبر و مدیر جامعه ی اسلامی کیست؟ اگر

مردم با هم اختلاف پیدا کردند، کلام چه کسی فصل الخطاب است؟ چه کسی مشکلاتشان را حل می کند؟ چه کسی تصمیمات مربوط به مسائل اجتماعی را اتخاذ کرده و چه نیرویی اجرا می کند؟ آیا امام علیه السلام شیعیان را رها کرده است؟ یعنی هر کاری که بخواهند، انجام بدهند؟! و هر چه پیش آید مهم نیست!

قطعاً اسلام به بی سرپرستی مردم و هرج و مرج و در نتیجه فتنه راضی نیست:

ص: ۲۳

{الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ} (۱) «فتنه از کشتن بدتر است».

قطعاً اسلام به تصدّی امور توسط حاکم ظالم به ویژه کافر یا دست نشانده ی کافر راضی نیست:

{وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا} (۲) «به کسانی که ستم کردند میل و اعتماد ننمایید».

قطعاً اسلام به تصدّی امور توسط حاکم جاهل به احکام اسلام راضی نیست:

{لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ} (۳) «ما نادان ها را بر نمی گزینیم».

وقتی کسی دانش اداره ی جامعه را بر اساس احکام اسلام ندارد هر چند دانش دیگری داشته باشد از حیث سپردن حکومت اسلامی به او مشمول این آیه و نظایر آن می باشد. قطعاً اسلام نسبت به تصدّی امور توسط حاکمی که توانایی ندارد و مصداق آیه ی شریفه ی:

{أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ} (۴) «به هر سو که روانه اش کند خیری نمی آورد» می باشد

و بود و نبودش مثل هم است راضی نیست.

پس چه کسی در زمان غیبت و یا حتی هنگامی که امام علیه السلام حاضر است اما بسطِ
 ید ندارد، باید متصدی امور باشد؟ مگر امام صادق علیه السلام می توانست آنچه که مورد
 نظرش

ص: ۲۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۱

۲- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۳

۳- سوره ی قصص، آیه ی ۵۵

۴- سوره ی نحل، آیه ی ۷۶

بود در جامعه اجرا نماید؟ شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا جان!
 مجبور شده ام به این دادگاه های حکومت مراجعه کنم. ابن ابی لیلی که قاضی حکومت
 بنی امیه و بنی عباس است، این چنین حکم کرده است. حضرت فرمودند: این حکم،
 خلاف شرع است. این قضاوت، قضاوت باطلی است. عرض کرد چه کار کنم؟ فرمودند:

«أَمَّا قَوْلُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا أُسْتَطِيعُ رَدَّهُ» (۱) اما نظری را که ابن ابی لیلی داده، نمی توانم
 رد کنم».

علاوه مگر خود امام علیه السلام شخصاً می توانست به امور همه ی شیعه در اطراف عالم
 از هر جهت رسیدگی بفرماید و یا حتی دستور خاص برای رسیدگی صادر فرماید؟!

پی آمد قطعی دو مطلب، ثبوت ولایت فقیه در بستر قرآن و سنت

از یک طرف رکون و اعتماد به ظالم، حرام است و بالخصوص روایات متعددی به تبع
 قرآن کریم می فرمایند: رجوع به دادگاهی که ظالمانه (دادگاه هایی که در حکومت

های جور مانند: حکومت بنی امیه و بنی عباس و ... برپا هستند) و غیراسلامی باشد، حرام است. هر کس به این دادگاه ها رجوع کند، رجوع به طاغوت کرده است. قرآن کریم می فرماید:

{يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ} (۲) «اینها می خواهند به طاغوت رجوع کنند»

ص: ۲۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۲۷

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۶۰

(و حکم طاغوت را بپذیرند) در حالی که امر شده اند که به طاغوت کفر بورزند».

از طرف دیگر جامعه مجبور است برای این امور پناهی داشته باشد، و همان طور که قبلاً روشن شد بدون آنکه نیروی متصدی این امور شود جامعه نمی تواند به بقاء خود ادامه دهد. پس شیعه در این میان چه کار کند؟! یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نوعی این مشکل را خدمت ایشان مطرح می کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَاعَةٌ فِي دِينَ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ}. قُلْتُ:

فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ

ص: ۲۶

عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ قُلْتُ: ...؛ عمر بن حنظله می گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره ی دو فرد از شیعیان که بین آن دو منازعه و درگیری و مورد دین یا ارث بود و دعوا به سلطان و قُضات رسمی بردند. آیا چنین کاری جایز است؟ حضرت در جواب فرمودند: کسی که دادخواهی به اینان برَد، حال چه بر حق باشد و چه بر باطل، دادخواهی به طاغوت برده است. و هرچه به نفع او کم شود به حرام گرفته است هرچند که حقّ ثابت او باشد. زیرا او به حکم طاغوت گرفته است، در حال که خداوند متعال دستور به انکار و نپذیرفتن آن داده است. خداوند متعال می فرماید: «اینها می خواهند به طاغوت رجوع کنند (و حکم طاغوت را بپذیرند) در حالی که امر شده اند که به طاغوت کفر بورزند». (عمر بن حنظله می گوید) گفتم: در این حال که حکومت در دست حاکمان غاصب و جائر است چه کار باید کرد؟ (حضرت علیه السلام در جواب) فرمودند: دَقّت کنید و کسی را که روایات (و علوم ما را) داراست و نظر در حلال و حرام ما دارد (و اهل فهم و استدلال است) و احکام اسلامی را می داند او را داور قرار دهید چرا که من او را حاکم قرار دادم. پس هنگامی که طبق نظر ما حکم نمود و کسی از او قبول

ص: ۲۷

نکرد همانا حکم خداوند را سبک و ناچیز شمرده است و ردّ بر ما نموده است و ردّ کننده ی بر ما ردّ کننده ی بر خداوند است و این عمل در حدّ شرک به خداوند است. گفتم: «...»

در هنگامی که دسترسی به امام معصوم علیه السلام نداریم حتی با وجود حضور ایشان زیرا همه ی شیعیان همیشه نمی توانستند خدمت امام علیه السلام برسند حضرت می فرمایند: من او (فقیه جامع الشرایط) را حاکم قرار دادم. چیزی نظیر همین موضوع در نامه ی اسحاق بن یعقوب خدمت امام زمان صلوات الله علیه و عجل الله فرجه و جواب حضرت آمده است:

«... وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...؛ ... و اما در رویدادها رجوع کنید به روایان احداث ما پس همانا ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوند بر ایشان می باشم.»

البته روشن است که تنها راوی بودن ملاک نیست؛ بلکه روایاتی مقصود هستند که اهل فهم و فقاہت بوده و گرنه راوی بدون فهم و درایت که قابلیت ارجاع ندارد. و اساساً در روایات وارد از اهل بیت[^] وقتی مسائل مهمی از این نوع مطرح می شود، جز ارجاع به فقیه چیز دیگری نمی یابیم و در چنین مسائل کلی و با اهمیتی، هیچ نشانه ای از ارجاع به غیر فقیه

ص: ۲۸

وجود ندارد. و از این جاست که فقهای بزرگ شیعه از ابتدای تاریخ فقه، مرجع چنین امور با اهمیتی را فقط فقها می دانسته اند.

از آن هنگام که شیخ مفید «معلم الأمة» اعلی الله مقامه در کتاب شریف مُقْنَعَه با استنباط از روایات اهل بیت^ع این عبارت را فرمود:

«وإذا عدم السلطان العادل فیما ذکرناه من هذه الأبواب كان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرأی والعقل والفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان فإن لم يتمكنوا من ذلك فلا تبعه عليهم فيه وبالله التوفيق»^(۱) «هرگاه حاکم عادل (امام معصوم علیه السلام یا نایب خاص او) نبود، در آنچه ذکر کردیم در این ابواب، برای فقهای اهل حق، عادل، دارای رأی، عقل و فضل است که متصدی شوند آنچه را حاکم و سلطان متصدی می شد. ولی اگر قدرت بر این کار نداشتند مؤاخذه ای بر آنان نیست. و توفیق از خداوند است».

اصل مطلب شیخ در نیابت عامه ی فقها از ائمه ی معصومین علیهم السلام، در کلمات بزرگان فقها انعکاس یافته، و مثل تعبیر مُقْنَعَه یا نزدیک به آن را ذکر کرده اند و یا آنکه به گونه ای سخن گفته اند که اصل مطلب مُقْنَعَه مفروض گرفته شده است، مثل: «سیدمرتضی در انتصار ص ۴۵۸»، و «شیخ

ص: ۲۹

۱- و در صص ۸۰، ۲۵۳ و ۸۱۰، به نوعی به همین مطلب اشاره دارد

طوسی در نهاییه، صص ۳۱۸ و ۶۰۸، و فی الجمله صص ۳۱۰ و ۳۵۷، و در مبسوط، ج ۴، صص ۵۲ و ۵۳)، و «ابی الصلاح در الکافی، صص ۲۳۶ و ۳۳۸ و ۳۶۱»، و «سلار در مراسم، صص ۲۰۴ و ۲۶۱»، و «قاضی ابن براج در مهذب، ج ۱، ص ۳۴۲، و نیز ج ۲، ص ۱۱۸»، و «ابن حمزه در وسیله، ص ۲۷۹، ۳۲۴، ۳۷۱، ۳۷۳ و ۳۷۴»، و «سید ابوالمکارم ابن زهره در غنیه، ص ۲۳۷»، و «ابن ادریس در سرائر، ج ۲، صص ۸۱ و ۳۸۵، و در ص ۱۹۲ بعد

از نقل عبارت مفید در مُقنعه تصریح می کند که این فتوای من نیز هست»، و «محقق در شرایع، ج ۲، ص ۲۲۱»، و «علامه در مختلف، ج ۴، ص ۴۶۳، و ج ۶، صص ۴۰۲ و ۴۰۳، و در قواعد ج ۱، ص ۵۲۵»، و «شهید اول در لمعه، ص ۸۵، و در غایه المراد، ص ۶۲»، و «شهید ثانی در شرح لمعه، ج ۱، ص ۲۲۶، و در مسالک، ج ۷، ص ۱۴۷» و ...

و مخصوصاً با تصریح عدّه ای از بزرگان فقها در موارد مختلف به این مطلب که هرگاه در عبارات فقها «حاکم» گفته شود، مراد امام علیه السلام یا نایب خاصّ یا نایب عامّ یعنی فقهای عدول می باشد، مثل «فخر المحققین در ایضاح، ج ۲، ص ۶۲۳»، و «محقق کرکی در جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۲۶، و ج ۱۲، ص ۹۲»، و «شهید ثانی در مسالک، ج ۴، ص ۱۶۲»، و «سبط شهید ثانی سید محمد در غایه المرام، ج ۱، ص ۸۰». حتی مرحوم شهید ثانی و برخی دیگر بر این مطلب ادّعای اجماع فرموده اند. عبارت شهید در مسالک چنین است:

«والمراد بالحاکم حیث یطلق فی ابواب الفقه الفقیه

ص: ۳۰

الجامع لشرائط الفتوی اجماعاً». «مقصود از «حاکم» هنگامی که در ابواب فقه استعمال می شود، به اجماع علما، فقیه دارای شرایط فتواست».

و یکی از اعظام مراجع عصر و رکن امروز عراق مدّ ظلّه العالی، در نجف اشرف علی مشرفه السلام، به من فرمود: «من دو هزار شاهد بر ولایت فقیه احصا کرده ام».

البته برخی اختلاف ها در محدوده ی اختیارات فقیه، نفیاً و اثباتاً در میان بزرگان وجود دارد؛ چنان که به طور نادر، برخی فتوا به جواز تصدّی مطلق ثقه نسبت به اموال ایتم را

داده اند، اما در مسائل مهم حاکمیتی، اجماع قطعی بر عدم جواز تصرف غیر فقیه است.

(۱)

هیچ فقیهی، حکومت غیر فقیه یا غیر مأذون از فقیه را تجویز نمی کند

در زیر این آسمان تا زمان امام (ق) علیه السلام بنیان گذار جمهوری اسلامی، هیچ فقیهی را سراغ نداریم که گفته باشد غیر فقیه یا غیر مأذون از جانب فقیه می تواند متصدی امور جامعه ی اسلامی باشد. به تعبیر دیگر، هیچ فقیهی قائل نیست که حکومت در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ص: ۳۱

۱- عمومات و اطلاقات، تصرف در جان، مال، و عرض مسلمانان را بر هر کس حرام کرده است و فقط به اندازه ای که دلیل قائم بر خروج از حرمت است این عمومات و اطلاقات تخصیص و تقیید می خورد و تنها افرادی که دلیلی بر جواز تصرف آنان باشد، اجازه یا وظیفه ی تصرف دارند، و مخصّص و مقید چه لّبی باشد و چه لفظی، غیر فقیه را شامل نمی شود و بر فرض اجمال در مخصّص و مقید منفصل، معلوم است که باید به عمومات و اطلاقات دالّ بر حرمت مراجعه کرد. مقتضای اصول نیز عدم جعل ولایت در مورد شكّ است و نیز عدم وجوب اطاعت از متصدی مشکوک الولایه می باشد

می تواند به دست غیر فقیه جامعه شرایط داده شود، مگر در وقت اضطرار. در حالت عادی حکومت فقط در اختیار فقیه جامع شرایط یا کسی که مأذون از طرف فقیه است، می باشد.

اگر فتاوی شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابی الصلاح، قاضی ابن برّاج، سلّار، ابن حمزه، ابن زُهره، ابن ادریس، محقق حلّی، علامه ی حلّی، فخرالمحققین، شهید اول، شهید ثانی، محقق کرکی، شیخ بهایی، صاحب جواهر، صاحب ریاض، صاحب مستند و شیخ انصاری و ... را ببینید، یک نفر از این بزرگانِ فقهای شیعه را پیدا نمی کنید که بگوید جایز است غیر فقیه عادل حکومت کند. بعضی می گویند فلان مجتهد قائل به نظریه ی ولایت فقیه نیست، پس حاکم می تواند غیر فقیه باشد!! این کاملاً اشتباه و نارواست. در واقع این اشخاص، کلام برخی از فقها را نفهمیده اند یا نخواستند بفهمند. اینکه بعضی از فقها، برخی از مراتب ولایت را قبول ندارند نه به این معناست که در نظر آنان جایز می باشد حکومت به دست غیر فقیه عادل داده شود. در حقیقت چنین فقهای در مسأله ی حکومت، دارای نظر سخت تری می باشند و مخالفین نظام ولایت فقیه در اینجا مغالطه می کنند. با تتبع در سراسر فقه مدوّن ما تا زمان امام (ق) علیه السلام که پرچم دار نظریه ی ولایت فقیه بودند، به جرأت به شما می گویم نمی توانیم فقیهی از فقهای شیعه را بیابیم که حکومت حاکم غیر فقیه عادل را در غیر شرایط اضطرار، جایز بدانند. در هنگام حضور امام معصوم علیه السلام، باید حکومت در اختیار ایشان باشد، و

ص: ۳۲

در هنگام عدم بسطِ یدِ امام و غیبت امام علیه السلام، باید حکومت در اختیار فردی باشد که ایشان تعیین نموده اند؛ حال چه به صورت تعیین خاصّ و یا به صورت تعیین عامّ که حضرت با بیان ویژگی های حاکم اسلامی مردم را به او ارجاع فرموده باشد.

به حسب معیارهای قرآنی و بیانات معصومین علیهم السلام، متصدی اداره ی جامعه ی اسلامی نمی تواند جاهل به احکام اسلام باشد. زیرا حاکم اسلامی باید با اشراف خود، اسلام را در تمام ابعاد اجرایی کند. فرد غیر فقیه چگونه می تواند چنین عملی را انجام

دهد. فرد غیر فقیه حتی اگر تقلید صحیحی هم بکند، نمی تواند اسلام را با آن گستردگی و شمول اجرایی نماید؛ زیرا چه بسا لحظه های حسّاسی فراروی حاکم قرار گیرد که امکان مراجعه ی به غیر نباشد و یا ریشه ها و لوازم احکام را نفهمد، هر چند مقلّد بافهمی باشد. علاوه چه بسا باید حتی در مورد مقلّد خود در مسائل قضایی و اجتماعی تصمیم بگیرد و رجوع به مقلّد در حقیقت یعنی حاکم بودن مقلّد نه مقلّد. و بالجمله، عالم از روی تقلید، عالم به معنای واقعی کلمه نیست. و عمده آنکه لفظ عالم و مشابه آنکه در چنین مواردی آمده به قرائن موجود اساساً شامل عالم از روی تقلید نمی شود. مثل: «نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا» یا «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ حَدِيثِنَا» و حدّ اقلّ به مناسبت حکم مترتّب بر موضوع، از مقلّد منصرف است.

هم چنین کسی که اسلام را در تمام ابعاد اجرایی می کند چه

ص: ۳۳

در اموری که مرتبط به شخص خود او می باشد و چه در مسائلی که مرتبط با جامعه است، چنین فردی قهراً عادل هم خواهد بود و گرنه التزامی به اجرای عدالت که هدف اسلام است، نخواهد داشت و چون مجری است باید آگاهی و توانایی و شجاعت و تدبیر اجرا در ابعاد مورد نیاز را نیز داشته باشد. در نهج البلاغه آمده است:

«يُيْهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛ (۱) ای مردم سزاوارترین اشخاص به ولایت و حکومت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر باشد».

و هم چنین در روایات آمده است:

«مَنْ أُمَّ قَوْمًا إِمَامَهُ عَمِيَاءَ وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ؛ (۲) بدانید هر کس که بر اریکه ی امامت و رهبری مردم کورکورانه تکیه زند در حالی که داناتر از او در اجتماع موجود باشد او کفر ورزیده است».

«مَنْ خَرَجَ يَدْعُو النَّاسَ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ وَمَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ فَهُوَ كَافِرٌ؛ (۳) کسی که خروج کرده و مردم را به خود دعوت کند در حالی که در میان ایشان عالم تر از او وجود

ص: ۳۴

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۱۷۳، ص ۲۴۷

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۵۰

داشته باشد، همانا او گمراه و بدعت گذار است، و هر کس ادعای امامت کند در حالی که امام نیست، همانا او کافر است».

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ: مَا وَكَلْتُ أُمَّةً أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوْا؛ (۱) هیچ امتی هرگز امر خود را به مردی نسپارد در حالی که در میان آنها اعلم از او باشد مگر آنکه این امت رو به انحطاط می رود تا آنکه باز گردد به آنچه که آن را ترک کرده است (سپردن امر به اعلم)».

«... إِنَّ الرَّئِيسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (۲) همانا ریاست شایسته نیست مگر برای اهلس. پس هر کس مردم

را به سوی خود دعوت کند در حالی که در میان ایشان عالم تر از او وجود دارد، خداوند در روز قیامت به او نظر نمی کند».

و در روایت معتبر (حسنة ی کالصَّحیحه) عبدالکریم بن عُبَیْهِ الهاشمی آمده است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | قَالَ: مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَفِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ

ص: ۳۵

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰.

ضالٌّ مُتَكَلِّفٌ؛ (۱) هر کس مردم را با شمشیر بزند و ایشان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمین شخصی عالم تر از او وجود داشته باشد، همانا او گمراه است و بی جا عمل می کند».

البته از مجموع این روایات استفاده می شود که این شروط مربوط به ولایت عظمی و ریاست کبری می باشد که از آن امام معصوم علیه السلام است؛ چون مثلاً در روایت معتبر عبدالکریم آمده است کسی که به خود دعوت کند؛ یعنی خود را به عنوان خلیفه و امام معرفی نماید؛ نه آنکه دعوت به امام معصوم کند، به ویژه با توجه به فرازهای پیش از این عبارت. بقیه ی روایات هم به همین قرینه یا نظری آن، حمل بر تویخ کسانی می شود که خود را به عنوان امام و خلیفه مطرح می کردند. و به هر حال روایت دارای سند تام؛ یعنی روایت عبدالکریم بن عتبه می تواند مفسر سایر روایاتی باشد که سند تام هم

ندارند. در حقیقت این روایات نظیر روایاتی است که بیان می فرماید: قضاوت جز برای نبی و وصی نبی جایز نیست. چنان که در روایت معتبر سلمان بن خالد آمده است:

«... فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ؛
(۲) ... همانا قضاوت فقط برای امامی است که عالم به قضاوت و عادل در میان مسلمین است؛ برای پیامبر یا وصی»

ص: ۳۶

۱- الکافی، ج ۵، ص ۲۷

۲- الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶

پیامبر است».

که البته با اذن نبی و وصی، دیگران هم می توانند در همان محدوده ای که شارع تعیین می کند، قضاوت کنند. حکومت و ولایت نیز بالاصاله از آن معصوم علیه السلام است که او افضل و اعلم و اتقی و تواناترین فرد برای حکومت است. و اساساً ولایت منصبی الهی است که از جانب خداوند متعال اعطا می شود. ولی ائمه^ع در طول ولایت خود، فقهای عدول توانا را برای اداره ی جامعه نصب کرده اند.

با مردود بودن حکومت غیر فقیه عادل تنها گزینه فقیه عادل است

همان طور که به روشنی توضیح دادیم از یک سو جامعه بدون مدیر نمی تواند باشد که این از مطالب قطعی و بدون تردید اسلام است، و از سوی دیگر هر نوع مدیریت و هر ریاستی غیر از مدیریت و ریاست جعل شده از جانب معصومین^ع مردود است و در روایات برای هیچ کس یا گروهی غیر از فقیه عادل مقام و منصب ولایت عامه جعل نشده

است. پس به ناچار منصب ولایت و مقام اداره ی اجتماع، جز برای فقیه عادلِ توانا نمی تواند اثبات شود. (۱) و این چیزی است که از مثل مقبوله ی عمر بن حنظله (۲) و توقیع اسحاق بن

ص: ۳۷

۱- تتمیمی در آخر بحث اضافه شده است که باید مورد ملاحظه قرار گیرد

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶

یعقوب (۱) و ... استفاه می شود.

وقتی که در مقبوله ی عمر بن حنظله، تحاکم به سلطان و قُضات جور به شدت مردود شناخته شده و تحاکم به آنها، تحاکم به طاغوت معرفی شده است، به ناچار وقتی امام علیه السلام برای رفع مشکل می فرمایند: به راوی حدیث ناظر در حلال و حرام و عارف به احکام روی بیاورید:

«فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا؛ پس همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم».

مراد از «حاکم» در این روایات یکی از دو معنا می تواند باشد:

الف) مراد از حاکم در اینجا کسی باشد که در همه ی شئون اجتماعی باید به او مراجعه شود از جمله مسئله ی قضاوت، و این همان جعل ولایت تامه برای فقیه است.

ب) حاکم در اینجا به معنای قاضی باشد که در این صورت بالاولویة القطعیة می فهمیم که امام علیه السلام ولایت عامه را که یکی از شئون آن قضاوت می باشد نیز جعل کرده

است؛ زیرا نیاز به ولایت برای تدبیر اجتماع به مراتب بیش از نیاز به قضاوت است. به خاطر آنکه کشمکش و منازعه ای که نیازمند

ص: ۳۸

۱- «فی کتابِ اِکمالِ الدِّینِ وِإِتمامِ النُّعمَةِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنَّ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَثَبَّتَكَ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثَقَّتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي». وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰

به قضاوت باشد فقط گاهی برای برخی افراد اتفاق می افتد؛ در حالی که اموری که نیازمند به ولایت عامه است تقریباً همیشه مورد ابتلا است؛ به ویژه در عصر حاضر که بقای اسلام و هویت مسلمانان نیازمند شدید سازماندهی و مدیریت عالمانه، مدبرانه و شجاعانه است و إهمال در این زمینهن قطعاً نقض غرض شارع است. پس شارع موضوع حکومت را مهمل نگذاشته است که:

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ؛ (۱) و بر عهده ی خداست (نشان دادن) راه درست که به مقصد می رساند و برخی از راه ها انحرافی است، و اگر می خواست همگی شما را (به اجبار) هدایت می کرد (لکن در انتخاب راه دین اجبار تکوینی نیست)».

هم چنین وقتی اسحاق بن یعقوب توقیع حضرت را نقل می کند که «الحوادث الواقعة» را به روات احادیث مراجعه کنید، مراد نمی تواند خصوص حوادثِ مشخصِ نزد اسحاق باشد؛ چون این فقره، مستقل در توقیع شریف نیامده است؛ بلکه در سیاق مسائلی است که جواب حضرت حجتّ عجل الله تعالی فرجه الشریف در آنها عامّ است و هر فقره با امّا شروع می شود و ظاهر در آن است که طبیعت حوادث به روش استغراق مراد است. چنان که اطلاق لزوم مراجعه به روات در

ص: ۳۹

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۹

حوادث حتّی صورتی را در بر می گیرد که حکم کلی آن مشخص باشد، ولی نیاز به تصمیم اجرایی داشته باشد. پس حوادث از هر نظر به فقیه ارجاع داده شده است، و اگر توقیع مبارک اختصاص به جعل ولایت نداشته باشد، حداقل ارجاع به فقیه در تمام شئون حوادث مستلزم جعل ولایت برای فقیه است و همین معنای ولایت فقیه است.

به هر حال، احتمال داده نمی شود که شارع، جاهل (به احکام شرع) یا ظالم یا ناتوان را بر مقدّرات جامعه مسلّط کرده باشد، حتّی اگر مردم او را انتخاب کرده باشند؛ چون همه ی اینها از دیدگاه اسلام مطرود است. پس باید این موقعیت در اختیار فقیه عادل توانا باشد. بلی در شرایط مساوی، فقیه عادل منتخب مردم بر غیر منتخب، رجحان دارد؛ هم به دلیل توان بیشتر (به خاطر پشتیبانی مردم از او) و هم به خاطر رعایت خواسته های مردم در محدوده ی حقّ و عدالت. (۱) چنان که امتیازات دیگر علمی، فنی، روحی و جسمی در شرایط مساوی، موجب رجحان است. و مردم باید با ساز و کارهای عقلی و عقلایی و شرعی از جمله از طریق خبرگان مورد اعتماد خود، شخص واجد شرایط را شناسایی

کرده و زمام امر را به دست او بسپارند و فرامین او را اطاعت نمایند. طبیعی است که وقتی فرد واجد شرایط عهده دار چنین منصبی شد تا

ص: ۴۰

۱- هم چنین ولی فقیه باید در تصمیمات خود در محدوده ی حق و عدالت، خواسته ها و رضایت توده های مردم را رعایت کند. برای توضیح بیشتر رجوع شد به کتاب بر مائده ی آسمانی، از مؤلف، ص ۵۸

مادامی که واجد شرایط است هیچ دلیلی بر ولایت دیگری در گستره ی ولایت او نداریم؛ چون با وجود ولایت، دیگر جعل ولایت معنا ندارد؛ پس هیچ کس حق مزاحمت با ولایت او را ندارد:

«فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ أُسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ؛ (۱) اگر کسی شرّ به پا کند از او خواسته می شود به راه راست باز گردد، اگر نپذیرفت، باید با او جنگید».

فقاہت و عدالت، مقتضی مشورت

البته فقیه عادل، مشورت می کند؛ چون باید موازین اسلامی را رعایت نماید:

{وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ} (۲) «و در کارها با آنان مشورت نما».

{وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ} (۳) «و کارشانم در میان خودشان به مشاوره برگزار می گردد».

اینها جزء دستورات اسلامی است. فقیه عادل توانا مشورت و بررسی می کند. همه ی جوانب را رعایت می نماید؛

ص: ۴۱

۱- «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ أُسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ؛ أَي مَرْدَم سَزَاوَرْتَرِينَ اشْخَاصَ بِه خِلَافَتِ، أَن كَسَى اسْتِ كِه دَر تَحَقُّقِ حُكُومَتِ نِيرِوَمَنْدَتَرِ، وَ دَر آگَاهِي از فرمان خدا، داناتر باشد. پس اگر آشوب گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود. و اگر سر باز زد، با او مبارزه شود». نهج البلاغه ی صبحی صالح، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹

۳- سوره ی شوری، آیه ی ۳۸

اما وقتی که فرمان داد، دیگر سرپیچی معنا ندارد. عبدالله بن عباس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به ایشان مشورتی داد. بعد اصرار کرد که حرف من اجرا شود. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي؛ (۱) بر تو است که رأی خود را به من بگویی، و من باید پیرامون آن بیندیشم، آن گاه اگر خلاف نظر تو فرمان دادم، باید اطاعت کنی».

قرآن کریم خطاب به پیامبر عظیم الشان اسلام می فرماید:

{فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ} خداوند متعال بعد از اینکه فرمان می دهد که ای پیامبر با آنها مشاوره کن، می فرماید اما هرگاه که عزم را جزم کردی و تصمیم گرفتی، دیگر کاری به آنها (مشاورانت) نداشته باش. {فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ} با اعتماد بر خدا به طرف کارت برو.

بهره مندی های فراوان از ولایت فقیه

حال ببینیم انصافاً آیا اگر حاکم، فقیه عادل توانای اهل مشورت و مشاوره باشد بهتر است یا اینکه انسانی نادان (به احکام دین) و یا ظالم بوده و یا اینکه توانایی اداره ی جامعه ی اسلامی را نداشته و اهل مشاوره هم نباشد؟ {مَا لَكُمْ كَيْفَ

ص: ۴۲

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، حکمت ۳۲۱

تَحْكُمُونَ} (۱) بهره هایی که این کشور تا به حال از ولایت فقیه برده، بسیار زیاد است. این کشور به برکت فقیه جامع الشرائط و ولایت فقیه از حلقوم استعمار و استکبار جهانی بیرون کشیده شد. این جمهوری اسلامی به برکت فقاقت و عدالت و ولایت فقیه استقرار پیدا کرد و با قدرت، راه خود را ادامه داد و می دهد. به برکت ولایت فقیه است که طنین اسلام و قرآن در سراسر جهان شنیده می شود. از برکات ولایت فقیه است که رژیم صهیونیستی به سوی اضمحلال می رود. به برکت ولایت فقیه است که پایه های ظلم و فساد و تباهی در سراسر کشورهای اسلامی به لرزه درآمده و طاغوت های مصر و تونس و یمن، سرنگون شدند و طاغوت های دیگر زیر پاهایشان لرزان است.

برخی مخالفت ها با ولایت فقیه

علت دشمنی آنهایی که با ولایت فقیه مخالفند چیست؟ دشمنی با ولایت فقیه یعنی دشمنی با علم و عدالت، دشمنی با توانایی و فکر و مشورت. بله دشمنان اسلام، قدرت طلبان، دنیاپرستان و متجاوزین به حقوق مردم، ولایت فقیه را بر نمی تابند، و به صورت های مختلف مقابله می کنند. انواع مخالفت ها در اینجا وجود دارد. صرف نظر از ساده

اندیشی‌ها و کج فهمی‌های عده‌ی کمی، برخی از افراد از اساس با اسلام مخالفند و آن را به صورت مخالفتن با ولایت فقیه بروز

ص: ۴۳

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۵۴. «شما را چه شده، چگونه قضاوت می‌کنید؟!»

می‌دهند. و برخی با تشیع و برخی با روحانیت و علمای دین مخالفند.

برخی قبل از انقلاب بودند که الآن هم به نوعی دیگر سر و کله‌شان دوباره پیدا شده، ترشان این است: «اسلام منهای روحانیت». تز اسلام منهای روحانیت، مثل تز طبابت بدون پزشک واقعاً تعجب آور است! اسلام منهای روحانیت یعنی پزشکی منهای پزشک. چنین منحرفانی می‌گویند: آقا! وقتی بیمار شدی قانون بوعلی سینا وجود دارد، تحفه‌ی حکیم مؤمن هست و ... طب قدیم بیماری شدی طب هریسون وجود دارد، طب سیسیل وجود دارد، نرم افزار up to date هست ... این قدر کتاب روی هم گذاشته شده، بروید خود را معالجه کنید. کسی که می‌گوید اسلام بدون روحانیت، دقیقاً مثل همین است. تازه آن کتاب‌های پزشکی را هم پزشک‌ها نوشته‌اند. و منابع اسلامی را هم علمای اسلام با فداکاری‌ها و تلاش‌های فرساینده حفظ کرده و تفسیر نموده‌اند. اسلام بدون روحانیت یعنی طب بدون طبیب، پزشکی بدون پزشک، معماری بدون معمار، مهندسی بدون مهندس. عده‌ای هم پیدا شدند متأسفانه هنوز هم وجود دارند و گفتند: ما ولایت فقیه را قبول داریم؛ ولایت حضرت امام(ق) علیه السلام را هم قبول داریم؛ اما ولایت بعد از حضرت امام را قبول نداریم.

{أَفْتَوْنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ} (۱) «آیا

ص: ۴۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۸۵

به بخشی از کتاب، ایمان می آورید و بخش دیگر را انکار می کنید؟».

مثل آن بیچاره هایی که گفتند: ای پیامبر! گفתי نماز بخوانیم، روزه بگیریم، زکات پردازیم، اینها همه را قبول داریم. اما اینکه برای خودت جانشین تعیین کنی، آن را دیگر قبول نداریم. برخی از ایشان گفتند: خدایا اگر این حرف (جانشینی حضرت امیر علیه السلام) حق است، از آسمان سنگی بیاید مرا نابود کند؛ که آمد و نابودش کرد. (۱)

بعضی گفتند: ولایت بعد از امام را هم قبول داریم، اما به شرط اینکه ما هم سهمی داشته باشیم. تا آنجایی که اینها فساد نکرده بودند، نظام هم با آنها مدارا کرد. اما بعد از آنکه دندان های طمعشان را تیزتر کردند و می خواستند به حقوق مردم و حدود اسلامی تجاوز کنند، رهبری و مردم در مقابل آنها ایستادند. در اینجا بود که حتی گروه اخیر گفتند: ما دیگر ولایت فقیه را قبول نداریم. در حقیقت سخن آنها این بود: وقتی که ولایت فقیه بخواهد جلوی منافع نامشروع ما را بگیرد، دیگر آن را قبول نداریم. بلکه برخی از آنان به نوعی آشکارا و زشت به این سخن تصریح کرده بودند. و گروه دیگری که از همه خطرناک ترند می گویند: ما ولایت فقیه را

ص: ۴۵

۱- «قال رسول الله العلیُّ (ع): مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. قَالَ النُّعْمَانُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْفَهْرِيُّ فَقَالَ: هَذَا شَيْءٌ قُلْتَهُ مِنْ عِنْدِكَ أَوْ شَيْءٌ أَمَرَكَ بِهِ رَبُّكَ. قَالَ: لَا بَلْ أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي. فَقَالَ:

اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. فَمَا بَلَغَ رَحْلَهُ حَتَّى جَاءَهُ حَجْرٌ فَأَدْمَاهُ فَخَرَّ مَيِّتًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعَ». بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۳۶.

قبول داریم، اما بیایم محتوا را خالی کنیم. شعار حمایت از ولایت فقیه را سر داده، اما در عمل مطیع اوامر او نباشیم. این ترفند، خیلی خطرناک است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكَهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ؛ (۱) پیامبر اسلام| به من فرمود: بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم؛ زیرا مؤمن را از ایمانش باز داشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می سازد. من بر شما از مرد منافقی می ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است».

یعنی نمی ترسم که از ناحیه ی کفار ضربه ای به جامعه ی اسلامی وارد شود؛ زیرا مشرکی که رسماً با عنوان کفر بیاید، مردم او را شناخته و در مقابلش مقاومت می کنند و به هر حال یک روزی نابودش می کنند. بیشتری خوبی که رسول الله| نسبت به جامعه ی اسلامی دارند، از جانب منافقین است. کسی که دور و زبان آور باشد و با کلمات و سخنرانی ها و نوشته هایش دل های شما را به دست آورد و خود را به عنوان جزیی از شما قلمداد کند، ولی عملاً در بزنگاه ها کار دل پسند

ص: ۴۶

خویش را انجام دهد. متأسفانه این تاکتیک از اول تاریخ اسلام تا به امروز در خیلی از جاهان اثر کاربردی داشته و مردم و حتی خواص را فریب داده است. همین نفاق بود که معاویه را نجات داد. به شهادت تاریخ و به گفتار و اقرار خودش، تلاش می کرد رسالت پیامبر را از بین ببرد. (۱) اما وقتی که به مرحله ی شکست نهایی رسید، قرآن بر نیزه کرد. بنی عباس به اسم خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند، اما وقتی بر قدرت مسلط شدند، هر کاری که خواستند انجام دادند و مثل بنی امیه نسبت به معصومین[^] و مردم، ظلم و ستم نمودند.

لزوم بیداری و ثبات در راه حق در زیر و بم آزمایشات

باید خیلی مواظب باشیم. گاهی از ابتدای کار، نفاق وجود دارد. و گاهی وقتی که مزه ی قدرت به دهان کسی نشست و بر مصدر قرار گرفت و تملق ها و چاپلوسی ها را دید، آن وقت از آن معیاری که دارد خارج می شود. درباره ی زیر روایات متعدد داریم که واقعاً بر طریق اسلام حقیقی بود. در روایت وارد شده است که:

«وَلَقَدْ مَشَى الزُّبَيْرُ فِي ضَوْءِ الْإِيمَانِ وَنُورِهِ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى مَشَى بِالسَّيْفِ وَهُوَ يَقُولُ لَا تُبَايِعُ إِلَّا عَلِيًّا» (۲) زیر در پرتو اسلام و نور ایمان حرکت می کرد. آن وقتی که هیچ کس به نفع امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر نکشید، زیر در حالی که شمشیر به دست بود، از حضرت دفاع کرد. اما وقتی که اموال بیت المال

ص: ۴۷

۱- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۹

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۳

به جیش سرازیر شد و مزه ی هم نشینی با قدرت مندان و استفاده ی نامشروع از بیت المال را چشید، آن شمشیر نه تنها غلاف شد بلکه در یک لحظه ی حسّاس در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام کشیده شد. ما باید هر روز و هر آن به خداوند متعال پناه ببریم. گمان مان بر این نباشد که امتحان نمی شویم:

{مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ} (۱) خداوند بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند. می آزمايد تا ناپاک، را از پاک، جدا سازد.

برادر و خواهر بسیجی، فرمانده ی بسیجی، سپاهی عزیز، استاد بزرگوار، بدانید خداوند متعال می فرماید: این چنین نیست که خداوند شما را رها کند. حالا که خوب و مخلص هستی، در همین شرایط بمانی؛ آن چنان تو را امتحان کرده و به تلاطم می اندازد تا معلوم شود عنصر وجودیت تا چه حد در اعماقش پاک و ملتزم به اسلام و قرآن و اهل بیت علیه السلام است.

{مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ} «این چنین نیست که خداوند متعال شما را به آن وضعی که هستید، رها کند».

باید همه ی مؤمنین، درون مایه ی خویش را بیرون بریزند تا حقیقت لایه های درونی وجودشان آشکار شود. اگر همه ی

ص: ۴۸

آنها سالم و خالص بود و اخلاص همه جایش را گرفته بود، خوشا به حالش. از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است:

«... وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصًا وَالْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ؛ (۱) عمل تمامش ریا است الا آنچه که با اخلاص باشد. وجود اخلاص در خطر (رهزنی شیطان) است تا هنگامی که عبد نظر کند عاقبتش به چه ختم خواهد شد.»

خداوند به همه ی ما توفیق بقای در راه حق و اخلاص در علم و عمل تا آخرین لحظه ای که جان به جان آفرین تسلیم می کنیم، عنایت بفرماید.

تتمیمی دقیق و لازم برای خواص

دریغم می آید در اینجا از ذکر مطلبی در گذرم و آن اینکه با توجه به نکاتی که در لزوم برقراری حکومت و سازماندهی جامعه ذکر شد معلوم می شود حتی اگر مسلمانان زمانی قدرت چنین اقدامی را نداشته باشند، تکلیف از آنان ساقط نیست و باید ابتدا از راه های شرعی کسب قدرت کرده و سپس اقدام به برقراری حکومت نمایند. و به اصطلاح، قدرت بر اقامه ی نظام اسلامی، دخیل در ملاک مطلوبیت نظام اسلامی نیست، در نتیجه این قدرت باید تحصیل شود.

بلی در اینجا پرسشی برای مخاطبان اهل فکر و دانش

ص: ۴۹

می تواند مطرح شود که چرا ائمه[^] به حَسَبِ روایاتی که در دست ماست علی رغم نهمی های شدید از نزدیک شدن به ظالمین در بسیاری از اوقات شیعه را از حرکت های انقلابی علیه خلفای جور باز می داشتند و بلکه در برخی از روایات معتبر، کلاً قیام های قبل از قیام قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه مردود شناخته شده است. مرحوم صاحب وسائل هفده روایت از این نوع را در کتاب خود جمع آوری فرموده است، که یکی از واضح ترین آنها از نظر دلالت و سند، صحیحه ی ابی بصیر از امام صادق علیه السلام است:

«كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (۱) هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است که به جای فرمانبرداری از خداوند عزوجل، او مورد فرمان برداری قرار می گیرد».

ولی این روایت و روایات مشابه آن که از نظر سند و دلالت به قوت این روایت نیستند به قرینه ی سایر روایات و وقایع تاریخی و قیام های انحرافی که در زمان ائمه[^] واقع شده است مربوط به یکی از چند گروه یا شرایط زیر است:

الف) مربوط به کسانی است که برای حرکت های خود استقلال قائل بوده و در صورت پیروزی خود را خلیفه ی پیغمبر می دانستند و دعوت به ائمه[^] نمی کردند حتی

ص: ۵۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲

اگر علوی بودند. چنان که این مطلب به روشنی از صحیحه ی عیص بن القاسم از امام صادق علیه السلام استفاده می شود. در این صحیحه آمده است:

«إِن أَتَاكُمْ آتٌ مِّنَّا فَانظُرُوا عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَيَّ نَفْسِهِ وَإِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي؛ (۱) اگر از ما (از علویون) کسی سراغ شما آمد (برای دعوت به همراهی در قیام) به چه معیاری قیام می کنید؟ نگوئید زید قیام کرد، همانا زید عالم بود و راستگو، و شما را به خود دعوت نکرد و فقط شما را به رضای آل محمد خواند و اگر پیروز می شد، به قول خود حتماً وفا می کرد».

ب) مربوط به کسانی است که با دروغ به عنوان مهدی موعود که مورد اتفاق شیعه و سنی است، قیام می کردند و مردم را به این عنوان فریب می دادند. چنان که نقل شده برخی اتباع محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه، برای پیش برد کار خود او را ملقب به مهدی کردند هرچند پدر و خانواده اش این مطلب را انکار می کردند. (۲)

ج) مربوط به کسانی است که بدون رعایت تقیه و از روی احساسات به دور از محاسبات درست، دست به اقدامات

ص: ۵۱

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۰

۲- برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب تشیع در تسنن از مؤلف، پاورقی ص ۸۳

نسنجیده زده و جان خود و شیعه را در معرض خطر قرار داده و برنامه های ائمه^ه را به هم می ریختند.

ه) به خاطر کمبود یاران و طرفدار بود که اولاً پیروزی بر دشمن ممکن نبود و ثانیاً بر فرض پیروزی، نمی توانستند احکام اسلام را در خارج عملی کنند. و در حقیقت آنچه از

مال و جان در آن شرایط هزینه می شد، بیشتر از دست آوردهای قیام بود. و به همین جهت بود که حتی امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی مردم بعد از قتل عثمان به سوی حضرت برای خلافت رفتند فرمودند:

«دَعُونِي وَالتَّمَسُوا غَيْرِي؛ مرا رها کنید و دیگری را بجوئید».

و نیز فرمودند:

«أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا؛ (۱) من، وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم».

و فقط بعد از اصرار و حضور یک پارچه ی مردم خلافت را پذیرفتند چنان که خود می فرماید:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ إِلَّا يُقَارُوا عَلَيَّ كَظَمِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا؛ (۲) اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی

ص: ۵۲

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۹۲، ص ۱۳۶

۲- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۹۲، ص ۱۳۶

مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم».

و از اینجا معلوم می شود که چرا فقهای اسلام در طول تاریخ بیشتر در صدد اصلاح وضع موجود بودند نه حرکت انقلابی و قیام برای به دست آوردن حکومت؛ زیرا:

اولاً: حتی تحصیل قدرت برای آنان ممکن نبود.

ثانیاً: بر فرض مسلط شدن موقت بر حکومت، نمی توانستند در درازمدت آن را ادامه دهند.

ثالثاً: آن مقدار از احکام اسلام را که با قیام ممکن بود عملی کنند، بدون هزینه کردن جان و مال شیعه می توانستند از طریق امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت کردن و همکاری کردن با حکمرانان موجود، عملی سازند، و مصداق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام باشند که: «أنا لکم وزیراً خیر لکم منی أمیراً».

(و) برخی از روایات هم می تواند مربوط به حضور در جهاد ابتدایی و دعوت به اسلام، در زیر پرچم ظالمین باشد؛ مثل روایت ۱۳ باب ۱۳، و هم چنین است روایات باب ۱۲ از ابواب جهاد علیه دشمن، از کتاب وسائل الشیعه.

و هیچ کدام از این احتمالات، در قیام مردم ایران به رهبری امام عظیم الشاناعلی الله مقامه نبود چون:

اولاً: قیام به سیف و حرکت مسلحانه نبود، در حالی که احتمال قوی آن است که این روایات چنان که صاحب وسائل اشاره دارد مربوط به حرکت های مسلحانه باشد.

ص: ۵۳

ثانیاً: ماهیت انقلاب اسلامی، دفاع در مقابل متجاوزین به دین و ناموس و اموال مردم خصوصاً کفار و دست نشانده های آنها بود؛ زیرا با تسلط آشکار و غیر آشکار خود،

ارکان و شعائر دین را نشانه رفته بودند و در خیلی از موارد مقاصد ضدّ اسلامی خود را عملی کرده بودند و تقریباً بر همه ی شئون کشور مسلط بودند و تصمیم جدی بر ادامه ی این روش داشتند. برای درک عمق نفوذ کافرِ بیگانه در کشور، سخنی که از فروغیسیاست مدار کهنه کار و دانشمند عصر قاجار و پهلوی در کلاسِ درسِ تاریخ نقل می شود، کمک کار خوبی است. او با آشنایی کامل به لایه های مختلف حاکمیتِ رژیم ایران و ارتباط تنگاتنگ خود را بیگانگان به ویژه انگلیس، می گوید: «شما ایرانی ها به منزله ی لباسی هستید که آستین دارد ولی حرکت ندارد؛ چون دستی در آن نیست. شما ایرانی ها بدون انگلیس، هیچ هستید. انگلیس مثل دستی در داخل این آستین است!». و این چیرگی اجانب و کفار در اواخر رژیم پهلوی شدیدتر شد، تا آنجا که علاوه بر آنکه گردانندگان اصلی حکومت، دست پرورده و دست نشانده و عامل اجرای تصمیم های آمریکا و انگلیس و فرانسه و رژیم صهیونیستی بودند بسیاری از آنان خود رسماً خارج از دین بوده، و وابسته به پلیدترین فرقه های ساخته ی استعمار می بودند، هرچند برخی از آنان خیلی مذهب خود را اظهار نمی کردند.

ص: ۵۴

جوهره ی انقلاب اسلامی، دفاع از اسلام و مسلمین و قطعی بودن وجوب دفاع

پس در حقیقت جوهره ی انقلاب اسلامی یک حرکت دفاعی بود که با رهبری های داهیانیه ی امام اعلی الله مقامه به پیروزی رسید و با همه ی دشمنی های تبه کاران خارجی و داخلی، با عظمت و پوینده تداوم یافت، و سپس با رهبری های هوشیارانه ی خَلَفِ عظیم القدرش حضرت آیت الله خامنه ای زاد الله سُودَدَه و تأییده و تسدیده علی رغم کارشکنی ها و توطئه های پیوسته و پیچیده ی کفر و استکبار جهانی و ابزارهای داخلی آنان برای براندازی و محو نظام اسلامی، با قدرت در زمینه های گوناگون به پیش می

رود. و دفاع به نصّ روایات و فتاوی جمیع فقها، جایز و در وقتی که حوزه ی اسلام و سرزمین های اسلامی در خطر سیطره ی کفار قرار بگیرد، واجب است:

«وإن خافَ عَلَى بِيضِهِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَاتِلَ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ لَا لِلِسُلْطَانِ لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ؛ (۱) اگر خوفی بر مجتمع اسلام و مسلمین باشد، نبرد کند و جنگیدنش به قصد خودش باشد نه برای سلطان (جائر)؛ زیرا که با اضمحلال مجتمع اسلامی، یاد محمد | مضمحل می شود».

ص: ۵۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰

این روایت صحیح و معتبر را مشایخ ثلاثه (کلینی، صدوق و شیخ طوسی) نقل کرده اند و به مضمون این روایت و روایات مشابه آن، همه ی اصحاب به ضرس قاطع فتوا داده اند. همان طور که ملاحظه می فرمایید موضوع و جوب دفاع، ترس بر حوزه ی اسلام و مسلمین است نه یقین به محذور؛ زیرا می فرماید: «وإن خافَ عَلَى بِيضِهِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ» چنان که قبل از آن نیز می فرماید:

«... أن يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ؛ اینکه بترسد بر سرزمین مسلمان ها».

هم چنین عبارت «دَارِ الْمُسْلِمِينَ» می تواند مفسر «بِيضِهِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ» باشد، که به مجتمع اسلامی معنا شده است.

سپس حضرت با یک استفهام انکاری و ارجاع به ارتکاز می فرماید:

«أرأيتك لو أن الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ لهم أن يمنعوهم؟! (۱) آیا نظر می دهی اگر روم (غرب آن زمان) بر مسلمین وارد شدند، سزاوار نیست مانع آنان شوند؟!»

یعنی وجوب چنین دفاعی، امری آشکار و غیر قابل تردید است و این وجوب، به حکم عقل و به دلالت روایات و تعلیل هایی که در آنها آمده است، به قدری مهم است که در

ص: ۵۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۹.

مقام تزامم بدون شک بر تکالیف دیگر اعم از وجوب و حرمت، مقدم می باشد.

هم چنین باید توجه کرد حضرت علیه السلام خصوص خوف بر دارالمؤمنین را موضوع حکم قرار ندادند؛ بلکه در کلام حضرت علیه السلام خوف بر دارالمسلمین موضوع حکم قرار گرفته است. یعنی هر جا که سرزمین اسلامی تلقی شود، هر چند دارالایمان نباشد، و این پاسخی روشن است بر خرده گیری که می گویند: چرا جمهوری اسلامی از دیگر کشورهای اسلامی مورد تجاوز، دفاع می کند؟

استدلال بر لزوم دفاع از کشور و سرزمین های اسلامی به وسیله ی تشکیل حکومت اسلامی به ویژه با توجه به اشغال رسمی دارالاسلام (فلسطین) توسط صهیونیست ها آن قدر قوی است که وقتی با برخی از نقادان از بزرگان فقها و اساتید خود، پیش از پیروزی انقلاب در میان گذاشتم؛ یعنی مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری که لطف زیادی هم نسبت به من داشتند و برخی از مطالب خصوصی را به من می فرمودند این استدلال را پذیرفتند. و علی رغم سلیقه ی خاصی که در مسائل اجتماعی داشتند، در کبرای

استدلال هیچ مناقشه ای نفرمودند. فقط اظهار تردیدی صغروی و مصداقی ابراز فرمود که با پیروزی انقلاب، اصلاً موضوعی برای آن باقی نماند.

هم چنین وقتی همین استدلال را بعد از پیروزی انقلاب با برخی دیگر از اساتید بزرگوار و از مراجع بزرگ حاضر امام الله

ص: ۵۷

تعالی ظلّه العالی در میان گذاشتم، ایشان نیز استدلال را تامّ یافت؛ با آنکه شاید برخی استدلال های دیگر مورد مناقشه ی ایشان بود. ظاهراً همین نکات بوده است که در جریان مشروطه بزرگان از علما و مراجع مخالف مثل شهید حاج شیخ فضل الله نوری و سید صاحب عروه، در کبرای مسأله و لزوم استقرار حقّ و عدالت مناقشه ای نداشتند و همه ی اشکال آنان در مصداقی بود که بعد سردمداران متدین مشروطه نیز به صحّت آن پی بردند و حتّی تلاش هایی را جهت جبران انجام دادند که نتوانست لطمات ناشی از سادگی و اعتماد بی جای قبلی را جبران کند. چنان که در قضیه ی پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی جمهوری اسلامی، عکس قضیه اتفاق افتاد و معلوم شد برخی شبهه ها بی جا بوده است. از این جهت افراد سالم و متدین، بعد از پیروزی انقلاب بالاترین همکاری ها را برای پیش برد اهداف انقلاب انجام دادند.

ثالثاً بعد از تحقّق انقلاب و روی کار آمدن نظام اسلامی و قانون اساسی مبتنی بر احکام اسلام و انتخابات، دیگر به هیچ وجه جای آن شبهه ها باقی نمی ماند و همه باید از نظام اسلامی به بهترین وجه حمایت کنند؛ زیرا مصداق قیام به قسط و اقامه ی عدل و تعاون بر برّ است و به تعبیر روایت تحف العقول:

«ذَلِكَ أَنْ فِي وِلَايَةِ وَالِي الْعَدْلِ وَوُلَايَةِ إِحْيَاءِ كُلِّ حَقٍّ وَكُلِّ عَدْلٍ وَإِمَاتِهِ كُلِّ ظَلَمٍ وَجَوْرِ
وَفَسَادٍ فَلِذَلِكَ كَانَ السَّاعِي فِي تَقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ وَالْمُعِينُ لَهُ عَلَى وِلَايَتِهِ

ص: ۵۸

ساعياً فِي طَاعَةِ اللَّهِ مُقَوِّياً لِدِينِهِ؛ (۱) چون که در ولایت حاکم عادل و فرمان روایان او، زنده کردن هر حقی و هر عدلی، و باطل نمودن هر ستم و زورگویی و فساد است؛ بدین جهت کسی که تلاش در نیرومند نمودن حکومت او بکند و یاور او بر ولایتش باشد، تلاش گر در فرمان برداری خداوند و تقویت کننده ی دین خدا می باشد.

و خدای نکرده اگر با إهمال یا تقصیر مسئولین یا مردم در انجام وظایف، ضربه ای به نظام وارد شود همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول خواهیم بود.

در پایان چند نکته ی مهم را یادآوری می کنم:

الف) در ارزیابی ها نسبت به عملکرد و کارآیی نظام فقط افکار و خواسته های خود را معیار قرار دهیم بلکه اسلام و معیارها را درست بشناسیم و بعد از شناخت درست اسلام و معیارها، آن را ملاک سنجش مواضع و عملکردها قرار دهیم.

ب) اگر در جایی و زمانی آنچه که شایسته بود انجام نشد، باید توجه کنیم که آیا شرایط انجام آن فراهم بود و در عین حال کوتاهی شده است یا آنکه انجام کار هرچند خوب، از توان نظام خارج بوده یا عذر موجهی وجود داشته است، و حتی اگر دیگران هم متصدی بودند چندان فرقی نمی کرد.

ج) اگر انتقادی یا پیشنهادی وجود دارد، با دل سوزی و خیرخواهی، با بستن راه های سوء استفاده ی دشمن، به

۱- تحف العقول، ص ۳۳۲

مسئولین منتقل شود و انجام مناسب آن از راه های صحیح با جدیت پیگیری گردد.

د) کاملاً هوشیار باشیم در شبکه های تبلیغات دشمن گرفتار نشویم که با شگردها و ترفندهای متعدد و پیچیده، مستقیم و غیرمستقیم، افراد جامعه را زیر پوشش القائات مسموم خود قرار می دهند.

ه) بیدار باشیم که مبادا ابزار دشمن در پخش بذر کینه، اختلاف، یأس و فتنه در جامعه شویم و همیشه این کلام وحی را در برابر خود ببینیم:

{وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَكَوَّ رُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَكَوَلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا}

(۱) «و هرگاه خبری از ایمنی یا ترس (جنگ یا پیروزی) به آنها (منافقین) برسد، آن را شایع می سازند در حالی که اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از خودشان که قدرت تشخیص کافی دارند بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی از شیطان پیروی می کردید (و گمراه می شدید) جز عده ی کمی».

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۸۳

خلاصه ی کتاب

۱. نوع انسان، ناچار از زندگی جمعی و همکاری گروهی است و این مورد تأیید شارع نیز می باشد.

۲. زندگانی جمعی و همکاری گروهی به حکم عقل و شرع بدون قانون، و بدون نیروی تصمیم گیرنده در تطبیق قوانین و اجرای آنها، ممکن نیست.

۳. به حسب آیات قرآن کریم و منابع اسلامی، هم قانون باید از جانب خداوند متعال باشد و هم مجری، و تصرف در نفس، مال و آبروی مسلمان که لازمه ی حکومت است برای هیچ کس جایز نمی باشد، مگر به اندازه ای که شارع اجازه داده است.

۴. با تتبع در آیات قرآن کریم و سایر منابع اسلامی می یابیم که به هیچ کس یا گروهی بعد از معصومین^۱، اختیار ولایت و حکومت داده نشده است مگر به افراد خاص مذکور در ذیل.

۵. با مراجعه و تأمل در قرآن کریم و سایر منابع اسلامی می یابیم، تنها کسانی برای ولایت و حکومت مطرح هستند که حداقل دارای سه شرط باشند:

الف) فقاہت

ب) عدالت

ج) توان مدیریت

با توجه به این پنج مقدمه، در غیبت امام معصوم علیه السلام هیچ کس یا گروهی حق حکومت ندارد مگر فقیه عادل توانا که به اقتضای فقاہت، عدالت و مدیریت خود و با مشاوره و یاری دیگران، بر اساس مقتضیات زمان، عناصر نظام حکومتی اسلام را محکم و پویا سامان می دهد.

ص: ۶۱

استدلال بر لزوم تشکیل حکومت توسط فقیه عادل به گونه ای دیگر

۱. دفاع از سرزمین های اسلامی در مقابل تهاجم کفار، واجب قطعی غیر قابل تردید است که هیچ فقیهی در آن تشکیکی ندارد، و در مقام تراحم، مقدم بر سایر تکالیف می باشد.

۲. در عصر حاضر، سرزمین های متعددی از اسلام مورد اشغال، تهاجم یا در معرض تهدید جدی کفار می باشد.

۳. دفاع واجب در عصر حاضر، بدون تشکیل حکومت به هیچ وجه ممکن نیست.

۴. با وجود فقیه عادل توانا، تشکیل حکومت که مستلزم تصرف در نفوس و اموال و اعراض می باشد، برای غیر فقیه جایز نیست.

در نتیجه: باید حکومت، به عنوان مقدمه ی منحصر دفاع واجب، توسط فقیه تشکیل شود. تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز می تواند بر این اساس باشد.

ص: ۶۲